

میبایان عجزنا بسیار است و لکن نایید
 و توفیق تو آشکار پس نایید ده و توفیق بخش
 و ما را آنچه سزاوار درگاهتست توفیق ما و لها
 روشن کن و چشمه را بیانا و گوشه را
 شنوا کن مردگان را زنده فرما و مریضا
 شفا بخش فقیر را غنی نما و خائفان را امانت
 بخش و ما را در ملکوت خویش قبول نما
 و به نور هدایت روشن کن تویی مقدر
 تویی توانا تویی کریم تویی رحمن و تویی مهربان
 ع ع

هوتند

پروردگارا مهربانا اینجمن توجه بودارند
 مناجات بسوی تو نمایند در نهایت نضر
 بملکوت تو تسل کنند و طلب عفو و غفران
 نمایند خدایا این جمعا محترم کن این
 نفوس را مقدس نما انوار هدایت تابان
 کن قلوب را منور نما نفوس را مستبشر کن
 جمیع را در ملکوت خود داخل فرما و در دو
 جهان کامران نما خدایا ما ذلیلیم عزیز فرما

عاجزیم

عاجزیم قدرت عنایت فرما فقیریم از کثر
 ملکوت غنی نما علیم شفا عنایت کن خدایا
 برضای خود دلالت فرما وارثشون نفس
 و هوامقدس دار خدایا ما را بر محبت خود
 ثابت نما و بر جمیع خلق مهربان فرما موفق
 بر خدمت عالم انسانی کن تا جمیع بندگانت
 خدمت نمایم جمیع خلقت را دوست داریم
 و جمیع بشر مهربان باشیم خدایا تویی مقصد
 تویی رحیم تویی غفور و توسل بزرگوار
 ع ع

هولت

خداوند مهربانایا ای جمع در ظل رحمت تو آند و
 این نفوس متوجه ملکوت تو خدایا بنگانم
 کرم عنایت کن فقرائیم از کثر آسمانی بخش
 ما و انیم بجهانق اشیا دلالت کن
 ضعیفیم قوت آسمانی رسان فانی مستقیم عالم
 بقادر آرم محتاجیم و غنطظر مایید تو اگر عنایت
 رسد فطره دریا شود ذره آفتاب گردد
 اگر از لطافت محروم ماند از هر چیزی بهره

و نصیب شود پس عنایت کن رحمت
 فرما تا علم وحدت عالم انسانی بلند نمایم
 و نورانیت آسمانی شرق و غرب را احاطه کند
 جمیع احزاب متحد شوند و حیات ابدی جویند
 و ترویج وحدت عالم انسانی نمایند و صلح
 عمومی انتشار دهند توفی کریم توفی معطلی
 توفی مهربان غایب

جویند

پاک یزدانا بیانی و شنوا و مقدری و

توانا صیت نبأ عظیم در جمیع اقالیم منتشر
 و پر تو شمس حقیقت در کل افاق ساطع و باهر
 بایران در نهایت روح و ریجان و در
 منجذب روی آینه تابان زبانه بزرگت
 بدم و قلوب بفتحات دست مستبشر
 دمبدم رو بهای همه سوی تو و دلها که
 کوی تو و جگرها نشنیده جوئی ندای اسم
 عظمت زلزله در افاق انداخته و قوت
 کلامت علم بر شرق و غرب افراخته

مقبلان کل در نهایت قبل و اقبال و موینان
 در کمال تضرع بملکوت جمال پروردگارا
 کل را نماید فرما و توفیق عطا کن تا سبب
 آسایش جهان آفرینش گردند و مشرق و
 غرب را آرایش بخشند سبب الفت و اتحاد
 عالم گردند و خادمان نوع بشر شوند جمیع
 امم را بجان و دل دوست حقیقی گردند
 و کافران را در نهایت روح و ریحان
 بار روحانی شوند ظلمات بیگانهی محو کنند

و آواز گمانی در جهان منتشرند خداوند اکل را
 در پناه خویش پناه ده و با لطافت بی پایان
 شادمان و کامران فرما تویی مقدر و توانا
 و تویی بنیاده و شنوای غم

هولت

پروردگارا این اطفال را آنها لہامی ہمیا
 کن و در حدیقه یثاق نشو و نما بخش و
 بقیض سحاب ملکوت ابھی طراوت و لطافت
 ده مہربانا طفل صغیرم بدخول در ملکوت

کبیر فرما در زمین آسمانی فرما ناسوتیم لاهوتی فرما
 ظلماتیم نورانی کن جسمانیم روحانی
 نما و منظر فوضات نامی فرما تویی مقصد
 و مهربان عالم

هولته

ای پروردگار در کتب و صحف بوی مطهر بنمای
 اخبار فرموده ای و اسرائیل را بشارت داده ای
 و نوید بخشیده ای که روزی آید اسرائیل بویید
 امیدوار گردد و اسیر ذلت کبری عزت

ابدیه باید انقوم پریشان در ظل رب بچنود
 در ارض مقدسه سر و سامان یابند و از اقالیم
 بعیده توجه بصهبون فرمایند ذلیلان عزیز
 گردند و ستمندان توانگر شوند گمنامان
 نام و نشان یابند و مغرضان محبوب جانان
 شوند حال ستایش تو را که روزان آسایش
 آمد و اسباب سرور و شادمانی حاصل شد
 اسرائیل عنقریب جلیل گردد و این پریشان
 کجج مبدل شود شمس حقیقت طلوع نمود و

پر تو هدایت بر اسرائیل زد تا از راههای دور
 با نهایت سرور بارض مقدس ورود یابند
 ای پروردگار و عد خویش آشکار کن و سلام
 حضرت خلیل را بزرگوار فرما توئی مقدر و
 توانا و توئی بینا و شنوا و انواع آفرین
 بنام آفریننده توانا

سپاس و ستایش خداوندی را سراوار
 که آفرینش را بتوانائی خود از برهنگی نابودی
 ربانی داد و پویشش زندگی سرافرازی بخشید

پس گوهر پاک مرد مرا از میان افریدگان بـ
 گزید و او را پوشش بزرگی آرایش
 فرمود هر که زنگت خواهش از آینه دل
 زدود سزاوار این پوشش بزدانی شد
 و خود را از برهنگی نادانی رهایی داد این
 پوشش تن و جان مردمان را بزرگترین
 مایه آسایش و پرورش است خوشا
 روزانکه بیاری خداوند بکنایه آرایش کسی
 آنچه در او است رهایی با و در سایه درخت

دانائی بیاسود آوای هزار دستان که بر
 شاخارد دوستی سرایان است بگوش
 دوستان رسید پس فرمان شد که این
 بنده پانچ برخی از پر شهاب کشاید و آنچه
 از راز ما که نگارش آن شاید آشکار نماید
 در آن نامه دستند نگارش رفته بود که کدام
 از کیش آوران بر دیگری برتری دارد
 در اینجا خداوند یگانه میفرماید میان پیران
 جدائی نهم چون خواست همه یکی است

و از همگی یکسان جدائی و برتری میان
 ایشان روانه پیمبر استگو خود را بنام
 پیمبر پیشین خوانده پس چون کسی بنام
 این گفتار پی نبرد بگفته نامی ناشایسته برد
 دانا می بیار از گفته او لغزش پدیدار
 نشود اگر چه پیدایش ایشان در جهان یکسان
 نه و هر یک بر رفتار و کردار جدا گانه پدیدار
 و در میان خوردی و بزرگی نمودار ولی
 ایشان مانند ماه تابان است چنانچه او

ہر گامی بنمایش جداگانہ پیدار با آنکہ ہر گام
 اور اکاہش و نیستی نہ پس آستہ شد کہ این
 نہ مہشی و کمی است ولی جهان با پیدار آستہ
 اینگونہ رفتار است چہ ہر گاہ کہ خداوند
 بمانند پیری را بسوی مردمان فرستاد
 بگفتار و رفتار می کہ سزاوار آنروز بود نمودار
 شد خواست یزدان از پیدار می ^{دکان} فرستاد
 دو چیز بود نخستین رسانیدن مردمان از
 تیرگی نادانی و رخنمانی بروشنائی دانائی

دویم آسایش ایشان و شناختن و
 دانستن راههای آن پمیران چون
 پزشکانند که سرور شس گیتی و کسان آن
 پرداخته اند تا بدرمان یگانگی بیماری بکار
 چاره نمایند در کردار و رفتار پزشک
 جای گفتارند زیرا که او بر چگونگی کالبد و
 بیماریهای آن آگاه است و هرگز مرغ
 بنشین مردمان زمین بفرز آسمان دانش دارند
 پس اگر رفتار امروز پزشک را با گذشته

یکسان نبینند جای گفتارند چه که هر روز
 بیمار را روش خدا گانه سراوار و
 همچنین همسران یزدان هرگاه که جهان را بخورشید
 تابان دانش درخشان نمودند بهره سراوار
 آن روز بود مردم را بسوی خداوند ^{کتابخانه} خوانند
 و آنها را از تیرگی نادانی بروشنایی دانائی
 راه نمودند پس باید دیده مردم دانایان را
 درون ایشان نگران باشد چه که همگی را حوائست
 یکی بوده و آن را همنامی گمشنگان و

و آسودگی در ماندگان است ای یاران
 مردمان را آگاهی نه بکوشید تا همگی را
 جامه آگاهی پوشید و از بند تیرگی دانی
 رمانی بخشید باز نگارش رفته بود
 که گروهی خود را پیشوا داشته آنچه بر از وی
 دانش سنجند بجای آورند اگر چه خداوند
 بمانند چراغ خسر در برای مردمان افروخته
 و مایه راهنمایی ایشان ساخته ولی هیچکس بی
 پرورش بجایی نرسد چنانچه بچه شیرخوار

اگر

اگر پرورش نیابد ناچار آنچه سزاوار است
 خداوندگار گانه میفرماید هیچ چیز را بیایه آن
 هویدا نکردانیم پس مردم را از پرورش
 ناگزیر است و او را در بلندی و برتری جای
 هویدانه هر چه شتابد برتری یابد و هر
 روز او را رزوشی خدا گانه در خور
 ای خردمند اگر دانش مردم را اندازه
 هویدایشد پیروی را سزاوار بود پس باید
 کوشش نمود تا برتر از خود در اجست و فرمان

او رفتار کرد و چون ترازوی دانش
 سنجیده شود کسی را جز فرستادگان
 خداوند این پایگاه بلند از این روست
 که دانشوران بگفته پیران گرویده اند و
 ایشانرا مایه رهایی و رهنمایی بندگان یابند
 زیرا که دانش آنها را میوهی هویده
 اگر نخواهیم در این گفتار سخن گوئیم نامه بسته
 آید و خادم زاتاب نوشتن نماید اگر در
 گفتارهای خردمندان بویژه جالینوس

دانشوران همیشه نمایند راستی این گفتار آشکارا
 شود و دیگر در روشش آئین داران با
 یکدیگر نگاشته بودند در فرمان تازه
 میفرماید با همه آئین داران بیگانگی و
 خوشنوی رفتار کنید همیشه فرمانها
 بزدان مردم را براه دوستی و مهربانی
 خوانده ولی مردمان برخی از آنها پیروی
 ننموده و برخی از آنها بکار نهاده اند و
 بندگان خود پرداخته از گفتار پروردگاری

بهره مانده و از هوشش کوش مردم دور
 شده پس اگر دانایان زمین بیدیه نمیند
 در گفتار جهان آفرین بنگرند و بهوش و
 دانش اندیشه نمایند تا چار بهمان آن پی
 برده از گفته های پریشان دیگران بگذرند
 و دیگر پریشانی بفرستند را خداوند مهربان در
 فرمان خود پاسخ فرموده که پارسی آن این است
 بنا خواست کسی را در کیش در آوردن روا
 نه راستی از گزری جدا شده پس هر که

یزدان گروید از دیگران چشم پوشید بر همان
 پروی یزدی از گرداب بترکی رمانی یافت
 و هیچ گاه مردمان را بنا خواست در آوردن
 کیش یزدان روان بود هرگاه آفتاب
 جاناتاب یزدانی کستی را روشن فرمود
 پس از چندی مردمان فرمانهای یزدی را
 فراموش نمودند و با آنچه سزاوار نیست
 رفتار کردند چه اگر امروز کسی از پیروان آئین
 پیمبری آده خورد پیدا است که بخواست آن

گوهر پاک نبوده همچنین در همه چیزها بنگرید
 برخی فرزانهای یزدان را نفقه دهند و بکار
 ناشایسته پرداختند ایدوستان
 گفته های پیشینیان و چگونگی گذشتگان
 شایسته امروز فرزندانست مردمان
 بیماری فرا گرفته بگوشید تا آنها را بان
 درمان که ساخته دست توانای پزشک
 یزدان است رهایی دهید
 باز در چگونگی کیشها ننگارش رفته بود خردمندان

کسی را چون کالبد مردمان دانسته چنانکه
 او را پوشش باید کالبد گیتی را هم پوشش
 داد و دانش شاید پس کیش بزدان جامه
 اوست هر گاه کهنه شود بجامه تازه او را
 بیاراید هر گاهی راروش جدا گانه سزاوار
 همیشه کیش بزدانی با آنچه شایسته آن روز است
 هویدا و آشکار دیگر در گفته های این داران
 گذشته گماشته بودند دانش استود
 از این گفتارهای بهیوده دوری جوید آرزو

بکنام مردم را بکسان آفریده و او را بر همه
 آفریدگان بزرگی داده پس بلند می‌پستی و
 بیشی و کمی بسته بکوشش اوست هر که
 بیشتر کوشد بیشتر رود امیدواریم که ازین
 دل بیاری باری ژاله بخش لاله دانش
 بروید و مردم را از تیرگی الایش بشوید
 و بر حقیقت پرستشها که در نامه بود زبان خام
 پاسخ آن دلیری نمود چه که امروز سبسته
 آن نه نازی گوید نه هر چه دانسته گفته آید

ونه هر کفته گاه آن باشد بخواست خداوند

هر گاه که شاید بنگارش آن پردازم

تغ

هو الاهی الاهی

ای سرور هوشندان آنچه نصلم

مشکین نگاشتی خواندیم و باستان بیدان

زبان ستایش کشادیم که پرتو خورشید

آسمانی چنان درخشید که در دلهای یاران

سپیده امید دید و مرده رسید

که امنی یاران دیرین بگوشید و بگوشید

و بگوئید و بشنوید که یزدان سر پرده نشینان
 بر افراخت و پرچم فارس میانرا بلند نمود
 و اختر ایرانیا نزار و شن کرد خزان گذشت
 دی سپر آمد باد بهار رسید و گلشن سبکبار
 دید تا اسیران سرور کردند و میوایان
 رهبر هر بیره و سامان سر و سامان جوید و
 لانه ویران ایران ایوان کجسان گردد
 کلید و دمان دیرین بهشت برین گردد
 و آشیان مرغان اند و هگین گلگشت

و نشین پس باید سپاداش این بخش خداوند
 افزیش کوشش نمود تا همه باران در سر ابرو
 یزدان در آیند و بزرگواری جهان آسمان
 رخ بگشاید تا روی زمین آینه صرخ برین
 گردد و جهان پستی پر تو جهان بالا گیرد
 ای یزدان پاک این بنده دیرین را
 اندو حکمین خواه شادمانی آسمانی بخش و
 فرزردانی بده ستاره روشن نما
 و گل گلشن کن سرور آستان نما و اختر

جان با بر سر نه رویش را بدیشان و
 گوهرش را بایشان جانش را مشکبار
 کن و دلش را گلزار نما تا بومی خوش
 جان پرور گردد و پر نور و بیش افزون
 از ماه و اختر تویی مهربان و تویی بخشنده
 و توانا ای یار دیرین بر سس خند
 نموده بودی بر سس سخت این بود
 که چرا این پیران در گون گردد و روش
 و خوران مانند بوقلمون مهر سر ایلیا